

# نوعی مشغولیات

محمد قائد

mGhaed@lawhmag.com

آمده‌اند. مثلاً در حومه لندن یا رم.

در ایران، اگر خانه‌هایی قدیمی در سیداسماعیل و گذر مهدی موش را دایره‌ای حیای عنعنات بازسازی کند انتظار داریم چه کسی برای بازدید از آنها بلیت بخرد؟ مسافر تهرانی بسیار احتمال دارد در شیراز به دیدن خانه قوام‌الملک برود: بوستانی وسیع در منطقه شیک شهر و از معدود خانه‌های زیبای قرن نوزدهم ایران که با معیارهای رفاه امروزی همچنان قابل سکونت است. اما مسافر شهرهای دیگر در تهران بیشتر احتمال دارد حواشش پی آسانسور شیشه‌ای در مرکز خرید و پنتهاوس سوپرمدرن در طبقه پنجاهم باشد تا اندرونی عمده‌التجار عهد بوق.

استفاده کاربردی هم حلدی دارد. تبدیل خانه دلپاز حسین علاء در دزاشیب به انجمن خوشنویسان انتخاب بجایی است. اما جای تردید است خانه نقلی ابوالحسن صبا در خیابان ظهیرالاسلام، نزدیک بهارستان، بینندگان بسیاری داشته باشد، تا چه رسد که بخوانند از یادگار موسیقیدان بزرگ در تنگنای راسته کاغذفروشها به‌عنوان مرکز موسیقی استفاده کنند. نعره روح فرسای موتورسیکلتها هر صدای روح نوازی را خفه می‌کند.

به جای رفتن پی خرید صدها خانه از بودجه عمومی، می‌توان صاحبان املاک قدیمی را تشویق کرد آنها را حفظ کنند. خانه محقر داغان که در روزگار نبودن هم تحفه‌ای نبود قابل حفظ کردن نیست اما خانه‌های مهندسی‌ساز بزرگ با ارزش و قابل نگهداری در محله‌های شمال و جنوب خیابان انقلاب تهران و اطراف تالار رودکی و دانشگاه و بلوار کشاورز تهران بسیار است. اما چنین برنامه‌هایی نیاز به این دارد که آدمهایی کاربرد در مقام مجری و مربی قرار گیرند. پیچیدن نسخه‌های غیرعملی برای دیگران البته راحت‌تر از قرارگرفتن در موقعیت واقعی است: خانه‌های بزرگ که هشتاد سال پیش برای سکونت پنج شش نفر طراحی شد و به یک نفر تعلق داشت امروز به هشتاد نفر تعلق دارد و هیچ یک از مالکان، حتی اگر همه در ایران باشند و بتوانند قانوناً رضایت بدهند، حاضر به زندگی در خانه فرتوت پرمستله در محله شلوغ تجاری نیست. تنها راه ممکن، فروش آن است - یعنی تبدیل به پاساژ و مغازه در اسرع وقت. شمای دوستدار بافت قدیمی اگر گرفتار شش دوجین شریک بددل باشید و در چنین موقعیتی حرف از موزه درست کردن بزنید خرخره‌تان را نخواهند چوید؟

در سطح بزرگ، نیم قرن است نبرد بر سر نوسازی بیغوله‌های بین خیابان چراغ برق تا بازار تهران جریان دارد - قدیمی‌ترین محله اعیانی پایتخت که اوایل قرن نوزدهم ایجاد شد. شهرداری قادر به تسلط بر پروژه نیست زیرا سنبه مدعیان پرزور است. اهل بازار آن را قلمرو خویش می‌دانند و میل دارند همچنان از ویرانه‌ها برای انبار کالا استفاده کنند. شاید هم آبادشدنش را به زیان بازار به عنوان محدوده‌های خودمختار می‌بینند.

در همین حال، در فضای متشنج سیاسی و ناآرامی اجتماعی و در کم‌اثرترین دوره مجلس شورای اسلامی طی سی سال گذشته، زندان حق‌پرست محوطه نمایشگاه بین‌المللی را به سوی برده‌اند که به عقل جن هم نمی‌رسید. این پهنه پیش از آنکه از هضم رابع بگذرد باید به پارک ملت ملحق شود و لاغیر.

در برابر این تحول‌باورنکردنی، سرگرم‌شدن با نوسازی اندرونی خالی از سکنه مرحوم عمده‌التجار چیزی بیش از مشغولیات و غفلت از واقعیات تلخ نیست.

در همه جای دنیا گردشگرانی که به بازدید شهرکهای سینمایی می‌روند معمولاً از آنچه می‌بینند خیلی حال نمی‌کنند: چند دیوار مصنوعی و درهایی که به جایی باز نمی‌شود. و با پایان کار روزانه فیلمبرداری، عوامل فنی و بازیگران و سیاهی‌لشکر پی‌کارشان می‌روند و آنچه می‌ماند مقداری تیر و تخته و کابل برق و داربست فلزی است. جایی که تا ساعتی پیش خیابانی پررفت‌وآمد بود اکنون خالی از روح زندگی و حتی جنبنده است، تا فردا صبح که با سوت شروع کار و راه‌افتادن دوربینها، دوباره مملو از عابر و سرشار از جنب‌وجوش شود.

در شهرهای کوچک و قدیمی ایتالیا و همین ایبانه‌ی خودمان، آدمهایی را که طی ساعات روز در کوچه بوده‌اند در شب می‌توان روی بام یا پشت پنجره دید. مکانهای عتیقه به برکت وجود آدمها و سر و صدای بچه‌ها و خنده بزرگترها زنده‌اند. دکور شهرک سینمایی ممکن است خیابان اصلی شهری کاملاً مدرن و پرجمعیت را مجسم کند اما، جز روی پرده سینما و برای چند دقیقه یا چند ساعت، در واقع مومیایی بیجان است زیرا شب‌هنگام چراغی پشت پنجره‌ای نمی‌سوزد و بوی غذا در گذرگاه‌ها نمی‌پیچد.

طرز فکری که در چند دهه گذشته در ایران رایج شده این است که وقتی آدمهای واقعی از جهان واقعی می‌روند و جانشینان واقعی‌شان از آن مکان مهاجرت می‌کنند، مکان واقعی را دولت بخرد و تبدیل به نوعی دکور خیالی کند. حرف مدافعان این طرز فکر عجیب این است که باید بافت قدیمی را حفظ کرد، یعنی وزارت فرهنگ یا دایره حفظ موارث ترتیبی بدهد که گویی خانه قدیمی هنوز ساکنانی دارد. گنجبری را ملاحظه بفرمایید: تازه تازه است؛ کسی که آن را ساخت همین نود سال پیش چشم از جهان فرو بست، باور کنید انگار دیروز بود. علل این طرز فکر البته نیاز به بازگویی ندارد: کیسه دولت بسیار پر و قدرت بولدوزرها بسیار زیاد است. پس تنها راه نجات بافت قدیمی از کلنگ نوسازی، مداخله پول دولت است، گرچه خود دولت بولدوزر ویرانگر دیگری است میان بولدوزرها.

در مواردی چنین طرز فکری کارساز است، مثلاً در نجات گونه‌های در خطر انقراض. اهل آبادی اگر یوزپلنگ کمیاب را نکشند هر خسارتی از سوی این جانوران به اموال مردم با کمک سازمان ملل جبران خواهد شد. پاداش نقدی و مساحبه تلویزیونی به جای خود.

جانداران وحشی نیازی به مرحمت آدمیان ندارند، جز اینکه کشته نشوند. اما ردیف ساختمانهای شهر بدون آدمها معنی ندارد. حتی قابل نگهداری نیست. ساختمان متروک چنان سریع ویران می‌شود که گویی ارواحی ناخشنود کمر به نابودی‌اش بسته باشند. (کسی توانسته است این معما را حل کند چرا شیشه ساختمانهای متروک می‌شکنند؟ می‌گویند کار بچه‌هاست، اما کدام کودک شروری می‌تواند تمام شیشه‌هایی در طبقات بالای ساختمان را بدون تفنگ بشکند؟)

نگهداری ساختمان قدیمی، همانند اتومبیل قدیمی، کاری است پرزحمت و پرخرج: یا خانه‌اربابی می‌ماند یا تبدیل به ویرانه می‌شود. در جاهایی از جهان، وارثان املاک اعیانی بازدیدکننده می‌پذیرند و بلیت می‌فروشند تا از پس هزینه نگهداری آنها برآیند. اما چنین مکانهای زیبایی در مسیر پررفت‌وآمد جهانگردان خارجی قرار دارد که برای تماشا و پول‌خرج کردن